

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: زنده یاد رهبر

۱۱/۰۱/۲۷

تئوری و عمل انقلاب و اوضاع کنونی

۱ – دیدگاه های اساسی (ساما) در جنگ آزادیبخش:

امپریالیسم غدار و جنایت پیشه روس بر پایه سیاست عظمت طلبانه و توسعه جویانه خود، که نه مقدرات ملتی برایش ارزش دارد و نه سرنوشت مردمی، سرانجام بعد از قریب یک ربع قرن تمهید گستاخانه دست دراز مداخله و تهاجم خود را از آستین "مسالمت" برکشید و بعد از بریدن گلوی فریفته خود سردار داوود در مسلخ نیرنگ استعماری، مشتی اراندل میهن فروش را بر اریکه قدرت سیاسی نشاند.

کودتای هفتم ثور که میخواست کشور ما را در یک پروسه تحول منفی – کشوری وابسته به روس به کشوری مستعمره روس - مبدل سازد ناگزیر واکنشی در میان قاطبه ملت ما به شمول نیروهای سیاسی سازمان یافته جامعه داشت.

تعدادی از نیروهای که سرنوشت و مقدرات خود را در گرو بیگانگان دانسته بعد از کودتای ننگین خیلی زود به تخلیه مواضع خود پرداختند و راهی کشورهای همسایه و بیگانه شدند. همراه با این نیروها تعدادی از شخصیت های اجتماعی جامعه ما نیز که بنابر علایق اجتماعی حاکم دارای نفوذی کم یا بیش در جامعه بودند؛ در بیرون از مرزهای کشور به سازماندهی مقاومت خودبه خودی مردم پرداختند. مجموع این نیروها در خارج کشور مقاومتی "از محیط به مرکز" را علیه رژیم کودتا سازماندهی کردند و بر پایه این موقعیت تمام سیاست های تبلیغاتی و نظامی خود را نیز طرح و عملی ساختند.

برخی دیگر که آمدن کودتای ثور را نوعی "رفرمیسم" تلقی میکردند و در نتیجه به فروکش جنبش سیاسی اعتقاد یافته بودند در زندان گروه گرائی تکرانه خود محبوس گردیدند. تعدادی نیز به امید اینکه ارباب گوشه چشمی نیز به آنها خواهد انداخت اطرافیان و پیروان خود را به رسم قربانی در طبق اخلاص به "نابغه" جنایت و ارباب خونخوارش تقدیم نمودند و کسانی نیز به انتظار اینکه شاید درساریوی جدید نقشی برای آنها نیز در نظر گرفته خواهد شد از برخورد فعال و ریشه ای به کودتا به عناوین مختلف سربازمیزدند و . . .

در چنین جو سیاسی فرزندان صدیق مردم، فرزندان رنج و مبارزه، در داخل کشور و در متن مبارزات حاد اجتماعی و ملی هسته نوعی دیگر از مقاومت را ریختند: "مقاومت از مرکز به محیط را" که در ستراتیژی مبارزاتی خود، و در اعمال روزمره خود از سازمانهایی که میلاد نیرومند خود را مرهون بیگانه و خارج اند، به صورت کیفی متفاوت بود.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) که به همت انقلابیون بزرگ و پاکباز این سرزمین و در پیشاپیش آنها "مجید شهید" بنیاد گذاشته شد بدیلی علمی و انقلابی هم برای حرکت خودبه خودی توده و هم برای سازماندهی های خارج کشوری بود و در واقع تجسم عملی این مقاومت "مرکز به محیط" و هسته نیرومند و پر تحرک آن بود. سازمان ما در ازدحام نوسانات متعدد به آواز رسا اعلام نمود که "امپریالیسم روس در قمار کودتاها رویای شیرین غارت این سرزمین را در سر می پروراند" و "کودتای هفت ثور تجاوز آشکار و رهنانه سوسیال امپریالیسم روس بر استقلال و حاکمیت ماست" بناءً "مردم قهرمان ما که با عشق شکوهند به میهن و به دلبستگی غرور انگیز به نوامیس ملی و در راه آزادی، رفاه و کرامت انسانی میرومند، نمیتوانند در مقابل این گستاخی شرارت بار استعمار روس بی تفاوت باقی بمانند".

اساسی ترین مسأله در "مقاومت مرکز به محیط" ایجاد یک حرکت همزمان عمودی و افقی است. حرکت عمودی که بر روی آگاه ترین و استوار ترین و پیشرفته ترین عناصر جامعه اتکاء نماید تا بتواند مقاومت را در هر لحظه به طرف ریشه ای شدن و اعتلاء سوق بدهد و حرکت افقی که بتواند ناهمگونی تاریخی - سیاسی موجود را در محراق واحدی جمع کند و آنرا در یک حرکت سیاسی آنچنان ذوب سازد که علی رغم تفاوت های کمی و کیفی از یکدیگر تا رسیدن به هدف نهائی - که در شرایط موجود آزادی ملی است - بتواند چون تن واحد حرکت نماید.

حرکت به طرف ژرفا بدون سازمان پیشتازی که بتواند گروه ها و لایه های اجتماعی انقلابی را به طور کامل برای زدودن همه جانبه مناسبات استعماری و ریشه کن کردن آن بسیج نماید و آنرا در اشکال مناسب سازماندهی کند، امکان پذیر نیست.

"انقلاب اجتماعی و ملی عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل از این رو پیروزی جهاد کبیرملی ما، با ستمگیری مترقی و انقلابی، مستلزم سازماندهی، ایجاد و پشتیبانی از سازمان پیشتازی است که تمام نیروهای مجاهد ملی را در تمام ابعاد مبارزاتی آگاهانه و جانبازانه تنظیم و رهبری نماید. بدون چنین سازمانی آرمان ملی انقلابی مردم افغانستان - به گواهی تاریخ - برآورده نخواهد شد." (بعداً درین مورد به تفصیل بیشتری صحبت خواهیم کرد).

حرکت افقی این مقاومت باید تمام نیروهای انقلابی؛ مترقی و دموکرات ملی را که به نجات میهن در نظر و عمل علاقه مند اند در یک جبهه گسترده ملی گرد آورد، بدون اینکه پیش شرط های ایدئولوژیک، سیاسی و یا غیره را ملاک این وحدت قرار دهند.

پیشنهاد جبهه آزادیبخش ملی در اولین اعلامیه (ساما) در واقع تمثیل کننده این خواست به حق مردم ما و پیشنهاد (ساما) بود که در سال ۷۹/۵۸ به تحقق پیوست و تا اکنون نیز سازمان ما در چارچوب آن با دیگر نیروهای همسوی و هم فکر به مبارزه خود برای تحقق اهداف مشترک آزادی ملی و دموکراسی و عدالت اجتماعی مشغول است.

این مقاومت باید شدیداً متکی به خود و متکی به مردم خود باشد. اتکاء به مردم به مفهوم دفاع از منافع بلا فصل و درازمدت آنها، راه یابی سیاسی برای مشکلات آنها و حل معضلات روزمره آنها در خلال جنگ و مقاومت است.

چنانچه اتکاء به خود، طرد هرگونه وابستگی است چه به صورت صریح، یا ضمنی، واضح یا پنهان، خواسته یا نخواستہ. بدین مناسبت سازمان ما افتخار دارد که تحت رهنمائی های داهیانه مجید شهید "خط مشی مستقل ملی و انقلابی" را اساس روابط و مناسبات بین المللی خود قرار داده که از آنوقت تاکنون سخت به آن وفادار است. سازمان ما به صراحت اعلام کرده است:

"چه جبوتانه و خائنه است نوحه جغد آسای آنانیکه به امواج خروشان قهر مردم و سمت گیری درست و نهائی آن باور ندارند و راه رستگاری و نجات را نه با مردم بلکه با یک دشمن علیه دشمن دیگر سراغ می نمایند. ویا از بین دو دشمن گوشه گیری و انزوای بیدرد سر را پیش میگیرند." توگوئی مجید شهید و سازمانش سالها بعد از آنروز- امروز- را میدیدند! این مقاومت باید در پهلوی مردم به مبارزه پردازد و در مبارزه رویاروی با دشمن قرار گرفته تمام مظاهر فرار طلبی را در نظر و عمل محکوم نماید.

سازمان ما تأکید ورزیده است که رهبری "خارج کشوری" و حرکت از "محیط به مرکز" بنابر تجربه تاریخ در تمام جنبش های ضد استعماری به شکست انجامیده است و در افغانستان نیز علی رغم پشتوانه مادی تسلیحاتی بی حد و حصر و همبستگی وسیع بین المللی این گونه حرکت نتیجه ای جز شکست نخواهد داشت. شکست "مقاومت محیط به مرکز" به هیچ وجه به معنی شکست مقاومت مردم نیست و در هیچ کشوری اینچنین نبوده است. هم هویت شدن ویا هم هویت کردن این دو مقوله شعبده بازی خطرناکی است که بازیکنان احمق آنرا در پرتگاه نفرین تاریخ می اندازد.

مبارزه رویاروی با دشمن، زندگی در میان مردم، درک رنج ها و سیه روزیهای آنها، فهم کمبودها و کشیدن رهنمودهای لازم از اوضاع مشخص مسئله تبلیغاتی نیست، بلکه مسئله ایست که علی رغم اینکه به یک عامل مکانی تعلق میگیرد تأثیرات ژرفی را بر روی مجموع میکانیزم جنبش میگذارد. سازمان تولد یافته و رشد کرده در خارج کشور باید ضرورت ها و الزامات کشور میزبان را در سیاست های خود مراعات نماید و چه بسا که به صورت ابزار منفعلی در دست آنها قرار گیرد و خود را از منافع والای ملی خود مبرا سازد، چه این جدائی با مقوله های انقلابی نما باشد و یا به پوشش های متبرک تیرنه گردد، به هر حال جنبش را از حالت ملی آن دور میسازد و مایه ضد استعماری بیگانه آنرا تضعیف مینماید.

این مقاومت باید از منافع تاریخی و انقلابی مردم دفاع نماید. یعنی اینکه مبارزه ضد استعماری باید به آنچنان دگرگونی های ژرف اجتماعی - سیاسی و فرهنگی برسد تا انسان بینوای افغان بتواند ضمن واژگونی جهان استعماری به ارتقاء شخصیت و آگاهی خود برای کسب آزادی واقعی و بنیادی پردازد.

آزادی ملی که اکنون هدف عمده مقاومت مردم در برابر توسعه جوئی روس است اگر با آزادی اجتماعی و فرهنگی انسان مقاومت کننده توأم نگردد، در آنصورت خطر اینکه در جهان پر از پیچیدگی های کنونی به عنوان ابزار منفعلی مورد سوء استفاده قرار گیرد، بیش از حد زیاد است.

نخستین اعلامیه (ساما) میگوید:

"تجارب سراسر جامعه بشری و من جمله نبردهای ضد امپریالیستی پارینه خلق ما به بهای خون هزاران فرزند پاکباز این سرزمین مؤید این حقیقت است که آزادی ملی بدون دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی جز اسارت نوین و ضیاع خونهای ریخته شده پی آمده نداشته و نخواهد داشت." (اعلامیه ساما)

۲- تجارب حاصله از مقاومت شش سال اخیر:

مقاومت ملی ما اکنون وارد هفتمین سال خود شده است. کوهی از تجارب، دستاوردها و کاستی ها بر دوش آن سنگینی میکند. شگفت انگیز ترین عامل درین مقاومت، استواری سرسختانه توده های ملیونی مردم است، که علی رغم تمام کاستی ها و کمبودها هنوز هم با ظرفیت عظیم خود به مقاومت و مبارزه مشغول اند و کوچکترین فتوری در اراده رزمجویانه آنها دیده نمیشود. بررسی همه جانبه این تجربه اکنون برای ما مقدور نیست ما فقط میخواهیم نکاتی چند را درینجا عنوان کنیم تا به عنوان فتح بابی بتوانیم ما و یا دیگران به جمعبدی جوانب دیگر آن بپردازیم.

الف:- جنگ دراز مدت مردم:

مفهوم جنگ دراز مدت تا کنون در میان بسیاری از مردم وحتى کسانی که درگیر مبارزه مسلحانه اند به طور میکانیکی فقط با فکتور زمان اندازه گیری میشود، درحالی که این مفهوم عمیقتر از آن است. جنگ دراز مدت به علاوه فاکتور زمانی سلسله ضرورت ها و تغییرات لزومی را نیز باخود دارد.

اولاً درجنگ دراز مدت یک بسیج عمومی ودائمی ضرور است، یک حرکت انفجاری ضد استعماری توده ای که شاید سالها طول بکشد، نمیتواند یک جنگ دراز مدت را تمثیل کند. برای بسیج عمومی باید آنچنان پشتوانه فکری، سیاسی را ایجاد کرد تا مردم برپایه آن بتوانند سالهای سال در مقابل استعمار گر و مزدوران آن بایستند. ما درجنگ خود شاهد کمبود این گونه بسیج هستیم. نیروهای بنیادگرا همواره بر احساسات مذهبی مردم دراین بسیج تکیه میکنند که در مراحل اول جنگ ضروری، وبه طور عالی توانست مردم را در مقابل استعمارگر و مزدوران آن بسیج نماید. ولی اکنون بعد از گذشت شش سال علانمی نشان داده میشود که تنها برین عامل بسنده کردن- در صورتیکه مزدوران استعمار مزورانه خود را حافظ ارزشهای مذهبی مقدس مردم ما نشان میدهند- میتواند خلائی در بسیج عمومی ایجاد نماید. فقط یک عامل سیاسی روشن که حیثیت محرک دایم التجددی را داشته باشد و آن چیزی باشد که استعمارگر و مزدورانش آنرا بر آورده نتوانسته و هم بتوانند خود را با آن همنا نشان دهند و آن عامل آزادی است که توسط استعمارگر سلب شده است، آزادی وطن اسیر و آزادی هموطن به پاخاسته.

جنگ دراز مدت نظم اقتصادی - اجتماعی ومناسبات حاکم بر جامعه قبل از جنگ را فرو میریزد ونظمی دیگر برپا میسازد که یا به صورت خودبه خودی بر ویرانه های جنگ بروز مینماید ویا به صورت آگاهانه تنظیم میشود. هر قدر این نظم نو به طور آگاهانه و توسط نیروهای انقلابی به وجود آید، تطبیق گردد ودر میان مردم جای خود را باز نماید تاهمان حد از تعقیدات جانبی آن در میان مردم - که هر تغییر جدیدی به وجود میآورد- کاسته میگردد و مجال سوء استفاده دشمن از ورای آن ناممکن خواهد بود. و هر قدر این مسأله بر پایه حرکت خودبه خودی جامعه استوار باشد تا همان اندازه میتواند موجب تعقیدات متعدد در مناسبات میان مردم گردد. به طور مثال مسأله ملکیت را در نظر بگیریم:

تعداد زیادی از مردم ما ملکیت های خورد و بزرگ خود را در افغانستان گذاشته و خود مهاجرت کرده اند و یا اینکه هنوز هم در مناطق شبه آزاد خود زندگی میکنند. ولی آیا مناسبات ملکیت در کشور ما مانند قبل از جنگ است؟ قطعاً نه ! این مناسبات به طور ریشه ای و یا جزئی تغییر خورده است و لیکن جنبش مقاومت هربخش برای خود راه حلی برای آن دارد. هر سازمان طبق رهنمودهای عمومی خود کار میکنند و یا هر قومندان جنگ در منطقه خود "پخپل سر" و مطابق میل خود عمل میکند. این نوع هرج و مرج درمناسبات میان مالکان وحفاظان نظم و مناسبات اجتماعی در مناطق - قومندانان جنگ مقاومت- پایه استفاده جوئی های دشمن است.

جنگ دراز مدت ما عده زیادی از اهالی روستا را به شهرهای بزرگ کشانده است. عوامل آن متعدد است – که اکنون مورد بحث ما نیست- ولی نوعی فراگرد شهرنشین شدن (Urbanisation) به طور سریعی در حال شکل گیری است که تغییرات اجتماعی مستلزم آن یقیناً در دراز مدت بر روی جنبش خود را تحمیل خواهد کرد. به وجود آمدن یک قشر خورده پای جدید در شهرها، کارگری شدن جامعه به طور سریع، به وجود آمدن قشر لومپن (Lumpen) - که برای ادامه زندگی به هر چیزی دست میزنند - ولی در شرایط کنونی یا در خاد کار میکنند یا عسکر میشوند و در هر صورت فقط از طریق شکار مجاهد به زندگی خود ادامه میدهند.

جنگ دراز مدت بنیان خانواده ها را فرو میریزد. پدر یا کشته شده یا زندانی است و یا در جبهه می جنگد. خانواده ها یا مهاجرت کرده که زندگی اش در مهاجرت با دگرگونی های ژرفی روبرو میشود و اگر هم در افغانستان باشد تمام بار زندگی بر روی زنان و یا اطفال کوچک می افتد. خانواده سنتی افغانی را جنگ به کلی از بین برده است بدون اینکه کسی متوجه آن باشد. این خانواده جدید طبق برنامه به وجود نیامده است بلکه خود جنگ و انارشسیسم مسئولی بر اوضاع آنرا به وجود آورده است.

جنگ دراز مدت بنیان سنتی فرهنگی جامعه ما را از هم فرو پاشانده است و بجای آن یک فرهنگ استعماری در مقابله با فرهنگ رزمی و جهادی – (فرهنگ مقاومت به طور کلی)- در حال رویارویی است. فعل و انفعالات این فرهنگ بر پایه یک فرهنگ سنتی میتواند ترکیب آتیۀ فرهنگی را در دورنما نشان دهد. ولی درین ساحه نیز کار چندان با برنامه توأم نیست و ما در مقابل تهاجم همه جانبه وبا برنامه استعماری، توشه وزادی – برای کار خود نداریم و برنامه درستی برای آن در دست نیست، بنیادگرایان مدتی خواستند درمقابله با استعمار خود را وارث فرهنگی واقعی جابزنند ولی شکست مفتضح آنها در جامعه اکنون دیگر از چشم هر بیننده ای پوشیده نیست و مسأله با همان ضرورت شدید پیش روی همه قرار دارد.

ما اکنون در نظر نداریم این مسأله را به طور مفصل بررسی نمائیم شاید بتوانیم در فرصت های بعدی روی آن بیشتر مکث کنیم. ولی آنچه مهم است این است که در جنبش مقاومت ما در مورد جنگ دو نظر انحرافی وجود داشت و دارد که گاهی یکی و گاهی دیگری سد راه فهم واقعی این پدیده میشود:

در اوایل جنگ گرایشی جالب در میان سازمانها و احزاب، به ویژه سازمان های خارج نشین، فکر "پیروزی سریع" بود. آنها همواره به افراد خود و به مردم وعده میدادند که پیروزی در قاب قوسین ویا در نزدیکتر از آن است. در ماه عید کابل را فتح میکنیم و در فلان ماه دشمن را سرنگون میسازیم. این وعده های سرخرمن – که هیچگاه متحقق نگردید- و حتی نیز نمیتوانست متحقق شود بعد از گذشت شش سال اکنون به نوعی "نا امیدی از پیروزی" خود را متجلی میسازد. مضمون این نا امیدی اینست که مردم خسته شده اند. مردم میخواهند به هر قیمتی که است این جنگ خاتمه یابد، مردم دیگر حاضر نیستند بجنگند، درحالیکه این نه مردم بلکه خود این آقایان و ذهن وسواسی آنهاست که خسته شده و به هر قیمتی !! که است میخواهند این جنگ را خاتمه دهند، اینها حاضر نیستند دیگر با استعمارگر بجنگند و ضعف و ناتوانی خود را باید به حساب مردم قهرمان بگذارند که درجنگ کنونی با ظرفیت شگفت خود تمام موازین علمی- سیاسی را غنائی تازه بخشیده است.

واقعیت اینست که جنگ کنونی به علت اینکه یک معادله متضاد و نامتعادل را میسازد خلاف خواست مردم ما و با خواست استعمارگر جنگی است طولانی: جنگ چنانکه کلاوزویتس ستراتیژی دان اطریشی گفته است: عبارت است از کوشش برای درهم شکستن اراده طرف مقابل. اراده استعمارگر برین رفته است که کشور ما را منقاد و اسیر خود سازد و اکنون که طشت رسوائیش بر زمین خورده است، افسانۀ شکست ناپذیری اش درمقابل انسان سراپا

برهنه و حرمان کشیده افغانی به زبونی و بیچارگی رسیده است، باید اراده خود را تحمیل نماید و مردم ما را منقاد و اسیر خود سازد و در این رسوائی تا آنجا پیش رفته است که اکنون به طور صریح خواب الحاق کشور ما را در امپراتوری کره ارضی خود می بیند. در حالیکه اراده مردم قهرمان افغانستان که بیداری شورانگیز ملل در بند و اسیر و پویه حماسی اواخر قرن بیست را میسازد بر این رفته است که استعمارگر گستاخ و لجام گسیخته روسی را در کوچه های غرور آفرین افغانستان باید شکست بدهد.

اگر بخواهیم از اصطلاحات مؤرخ توین بی استفاده نمائیم از خلال تهاجم "....." و مقاومت "....." دو طرف مبارزه در واقع جنگ دو تمدن نمایان است که یکی سرنوشت دیگری را تعیین میکند. تمدن کهن و میرنده استعمار، کشور کشائی، توسعه جوئی و عظمت طلبی؛ تمدن نو بنیاد و زاینده مقاومت، آزادیخواهی و روابط متعادل و مستقلانه میان ملل و کشورها. پیروزی یکی دیگری را حتماً نابود میسازد و بر تمام توازنات منطقه و بین المللی تاثیر می اندازد.

یا اینکه استعمار روس از افغانستان شکست خورده بر میگردد و این سرآغاز شکست سوسیال امپریالیسم قاره ئی را در آسیا و افریقا و شکست امپریالیسم امریکا را در جنوب خاوری آسیا کامل میسازد و حلقه ناکامل شکست استعماری با این شکست کامل میگردد و استعمار کهن - و چه بسا نوین - به طور تاریخی شکست میخورد و ملتها و خلقهای دست و دهان بسته دهنه آتشفشان مبارزات خود را باز میکنند تا این پدیده غیر انسانی و نفرت انگیز بشری را برای همیشه در خود ببلعند. و یا اینکه.... باشکست مقاومت افغانستان، ارتجاع، استعمار، توسعه جوئی دوباره رایج میشود و مدتها لازم است که بشریت مترقی بار دیگر به دوران مد انقلاب خود برگردد.

در خلال این رابطه نا متعادل است که موقعیت و عظمت مقاومت کنونی افغانستان باید درک گردد. طرح همه جانبه این مسأله از حوصله این مقال بیرون است و باید جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

و با این درک است که شکست یکی از این دو اراده که یکی پشتوانه مادی شگفت انگیز دارد و دیگری پشتوانه معنوی غیر قابل تصور در مدت کمی نمیتواند انجام پذیرد. باید یکی در دیگری نفوذ کند و یا عوامل موثر بر یکدیگر را در خدمت خود قرار دهد تا به شکست اراده طرف مقابل موفق گردد و این خواه ناخواه مدت زمان زیادی را دربر میگیرد. امپریالیسم روس این واقعیت را به خوبی درک میکند و به همین علت نیز در حل نظامی- صرف- مقاومت چندان عجله نشان نمی دهد. چون میخواهد این اراده رزمجویانه را فاسد گرداند، سست سازد و مطیع و بالاخره آنرا بشکند و شکست دهد.

ب: در مورد نقش سازمان پیشتاز:-

مفهوم سازمان پیشتاز اینست که کتله های پیشرو انسانی بر پایه داده های علمی بشر برای تحقق راه حل ریشه ئی برای آزادی واقعی جامعه و انسان در یک نهاد متناسب انقلابی متشکل و ظرفیت و افکار خود را در عمل فعال و خلاق اجتماعی در بونه آزمایش بگذارد.

از این رو سازمان پیشتاز میتواند استعمار را در یک تهاجم تاریخی متقابل به عقب نشینی وادارد، توطئه های آنرا افشاء سازد و نقاط ضعف آنرا مورد حمله قرار دهد. استعمار مانند دیگر پدیده های میرا و تاریخ زده خود را در ورای افسانه ها می پوشاند تا دیگران را مشغول افسانه های خود سازد و ماهیت اصلی - نقاط ضعف و قوت خود را از مردم جهان و حریفان خود مستور نگهدارد. سازمان پیشتاز با اسلحه علم این نقاب تزویر را میدرد و بدن فروت استعمار را برهنه در مقابل یورش با عظمت توده های ملیونی قرار میدهد. استعمار بر پایه های رنگارنگ

برای خود زائده ای دست و پا میکند و سازمان پیشتاز مشاطه گری آنرا با سیل قیام همگانی میشوید و چهره کریه آنها را به جهانیان معرفی میکند. استعمار خود را در ورای ابزار قتاله و عظمت مادی خود میپوشاند و سازمان پیشتاز او را در موقعیت واژگون بختی تاریخی اش مینشاند و بدینصورت شکست و نابودی حتمی او را درین موقعیت می نمایاند. بدین سان است که سازمان پیشتاز افتخار کینه توزی و خشم عمیق استعمار را کمائی میکند.

همچنان به همین علت است که نیروی انقلابی و سازمان پیشتاز آن نه تنها خار چشم استعمار روس است بلکه ارتجاع هار و برآشفته نیز به آنها بیش از استعمار کینه میورزد.

استعمارگر روس همزمان با ارتجاع مزدورکه در تبلیغات خود از "بن بست ستراتیژیک" گرایش مترقی در کشور ما صحبت میکند و از مزدوری!! نیروهای مترقی به چین و امریکا و.... رجز خوانی می نماید در عمل بیش از نصف بودجه های جهنمی جاسوسی و اطلاعاتی خود را به ضد این نیروها به کار می برند. چه آنها به خوبی میدانند که **استعمار و ارتجاع هر دو بالاخره در آبشخور واحدی میچرند و از نگاه تاریخی یار و دستیار همدیگرند. اختلافات مرحله ای بخش معینی از ارتجاع با بخش معینی از استعمار جهانی نمیتواند ریشه های عمیق و به هم پیوسته منافع متقابل آنها را از بین ببرد و آنها بالاخره به یک حکومت ائتلافی میرسند با هم آشتی میکنند و راه حل معقولی !! هم اختراع مینمایند و تازه مردمیکه با امواج خیره کننده مقاومت حماسی خود تاج خود پرستی توسعه جویانه را بر زمین زده اند باید از دلسوزی و عطوفت سالوسانه آنها خوش هم باشند!!!**

ولی اختلافات میان انقلاب نجات بخش ملی و سازمان پیشتازش از یک طرف و استعمارگر از طرف دیگر با ماهیت آشتی ناپذیر خود نهایت تباه کننده ای را برای استعمار - ارتجاع در بطن خود پرورش میدهد چه بدون ریشه کن کردن نهائی شجره خبیثه استعمار و استثمار این انقلاب نمیتواند به پیروزی نهائی و کامل خود برسد.

تجربه شش سال جنگ مقاومت کنونی نیز نشان میدهد که هرگاه سازمان پیشتاز و انقلابی در مد انقلاب خود توانسته است توده های وسیع را به مبارزه بکشاند آنها را بسیج و سازماندهی نماید، استعمار در بدترین وضع خود قرار داشته است و هر وقتی این سازمان بنابر عواملی به شکست ها و افتیدنها مواجه شده و ساحه برای احزاب عقب گرا خالی مانده است دوران تشتت ها و پراکندگی ها، یأس و دلزدگی و در یک کلمه جذر انقلاب به مشاهده رسیده است. در شرایط ویژه ای کشور ما که نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن از چندین جهت مورد تهاجم قرار گرفته است، هم استعمار روس و هم ارتجاع هار و برآشفته هم در داخل، و هم در ورای مرزهای افغانستان و هم در سطح بین المللی در پی نابودی و ریشه کن کردن این تناور درخت تاریخ اند. ما می بینیم که انقلاب آزادیبخش ما روز تا روز به بیگانگی از خود به مشکلات و بن بست های متعددی رسیده است. ارتجاع و پشتیبانان بین المللی آن از اظهار این حقیقت ترس ندارند که بن بست موجود در جنبش مقاومت ناشی از آن خلاء تضعیفی است که آنها میخواهند با طرد و نفی نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن از دامن جنبش آنرا به وجود آورند و این تلاش خمیرمایه تمام شکست ها و بن بستهاهای دیگر آنها است. آنها فکر میکنند که با نابودی فلان یا بهمان جبهه جنگی نیروی انقلابی میتوانند گرایش مترقی را از جامعه بزدایند، و یا فکر میکنند در صورتیکه از لحاظ مادی تخریکی، و یا سیاسی اداری ساحه را بر انقلابیون تنگ سازیم در آنصورت میتوانیم راه را برای ارتجاع باز کنیم.

یک روند تاریخی زایا و پر از تپش و تحرک را نه میتوان با اسلحه نابود کرد و نه هم با محاصره و سرکوب به شیوه های مختلف. این گرایش از عینیت این جامعه برخاسته و تا رسیدن به آرزوهای بزرگ این ملت وجود خواهد داشت.

سازمان ما به عنوان اساسی ترین جزء یک حرکت پیشتاز در جامعه در خلال شش سال با اشتراک فعال در مبارزه مسلحانه ضد استعماری و با کشودن جبهات متعدد مبارزاتی توانسته است ظرفیت و توانائی خود را در حل پرابلمهای بزرگ جنگ ملی در شرایط نهایتاً بغرنج و دشوار به اثبات برساند.

جنبش مقاومت کنونی ما - به صراحت باید گفت - از کمبودها و کاستی های فراوانی رنج میبرد. جنبش اکنون فقط در بُعد نظامی به پیش می رود. جنبش پراکنده است، دارای خصلت عملی است، جانب اجتماعی جنبش عمده به فراموشی سپرده میشود که تا فقرنامه تاریخی ارتجاع آشکار نشود، جنبش از تضادهای درونی خود رنج میبرد و روز تا روز شکافهای عمیقتری برمیدارد. جنبش مورد سوء استفاده های گوناگون ملی و بین المللی قرار میگیرد و.

..

علت العال تمام این دردها و کمبودها در واقع محدودیت تاثیر نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن است که بیرحمانه از چند طرف مورد سرکوب و محاصره است. در زدن و زدودن نیروهای انقلابی و سازمان پیشتازش، استعمار با ارتجاع - ملی و بین المللی - به باور آشکاری همدستی دارد. ولی علی رغم تمام این تلاش ها تکامل گرایش مترقی در مجموع جامعه و در میان بخشهای پیشرفته و پیشرو آن در میان انبوه متراکم ظلمت کنونی قابل مشاهده است و روز تا روز ضرورت راهکشی یک جریان روشنگر در جنگ که بتواند معضلات و پرابلمهای جنبش را از ورای امواج تخیلات فریبنده بر زمینه واقعیت بنشاند و یکایک آنرا حل کند، بیشتر میگردد. درک این ضرورت و راه یابی برای این ضرورت در رگ و پی واقعیت فاسد کنونی و غیر قابل پذیرش است که انگیزه اصلی تحرک نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن را می رساند.

ج :- جبهه متحد ملی:

مسأله وحدت در جنگ مقاومت ضد استعماری یکی از اساسی ترین نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن است. برخورد نسبت به مسأله وحدت ملی از دیدگاههای مختلف، مواضع متفاوت و متضاد راه های حل متباینی را به همراه دارد. تجربه تمام کشور هائی که یک جنگ ضد استعماری - پیروزمند - را پشت سر گذاشته اند نشان میدهد که حرکت و فعالیت ضد استعماری در آغاز با ناهمگونی، تعددگرایی و تشتت و تاحدودی زیادی با انارشسیسم توأم بوده است. این حالت تعدد و ناهمگونی اساساً از تعدد و ناهمگونی در بافت اجتماعی - اقتصادی و یا به عبارت دقیق تر از تکامل ناموزون اجتماعی ناشی میگردد که بازتاب خود را در سازماندهی سیاسی جامعه نیز نشان میدهد.

علاوه در جنگ ضد استعماری که نیروهای متعدد سیاسی به یکبارگی و یا به تناوب داخل مسأله مبارزاتی میشوند بنابر پایه های متفاوت و احياناً متضاد اجتماعی و انگیزه های مختلف ناگزیر خود را در سازماندهی سیاسی متناسب به اهداف خود نیز متشکل میگردانند. بناء اختلاف موجود در جنگ مقاومت افغانستان که دارای پایه تاریخی و سیاسی است نمایانگر درجه رشد و تکامل این جنگ در سیاق اجتماعی - تاریخی آنست که از یک جانب نادیده گرفتن این عوامل و طفره رفتن از آن و طرح نیات خیر خواهانه وحدت بدون در نظر داشت این حقیقت علمی ما را به کجراهه های غیر علمی و غیر انقلابی خواهد کشانید و از جانب دیگر این واقعیت به هیچ وجه جزئی از سرنوشت مردم ما نبوده و قابل اصلاح و تجاوز و جاگزین کردن واقعیتی جدید به جای آن است که از دست دادن چنین دورنمایی و خزیدن در کنج عافیت و "لالا خود را نگهدار"، تشتت کنونی را تبرئه کرده و حقانیت ابدی آنرا صحه میگذارد و به اینصورت ما در مقابل واقعیت فاسد کنونی به سجده افتیده ایم و در تغییر آن هیچگونه نقشی نداشته ایم.

سازمان ما بنا بر سرشت و سرنوشت خود در اولین اعلامیه خود از تمام نیروهای ملی - وطن دوست خواستار وحدت عمل در چارچوب یک برنامه روشن سیاسی گردید که نتیجه آن طرح اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان در سرطان ۱۳۵۸ ش بود.

سازمان ما با جبهه متحد ملی عقیده دارد که مضمون این وحدت در آزادی کشور از ساحة نفوذ مستقیم و یا غیر مستقیم، علنی و یا مخفی، کلی و یا جزئی امپریالیست ها و ابر قدرتها باید تأمین گردد و در شرایط کنونی که امپریالیسم شرارت پیشه روس کشور ما را به آزمونگاه سلاحهای قتالی مختلف النوع خود مبدل ساخته و بزرگترین تراژیدی بعد از جنگ عمومی دوم در یک کشور مستعمره را به وجود آورده که نتیجه بسیار روشن آن مهاجرت یک سوم تمام نفوس کشور با قتل عام صدها هزار تن و طندوست و آزادایخواه، زندانی کردن و آدم ربائی بیش از صد هزار دیگر و نابودی تقریباً کامل شهرها و روستاهای ماست. باید تمام کوشش ما برای شکست و برون راندن این امپریالیسم جنایت پیشه و سرنوشتی کامل رژیم دست نشاندۀ آن در کشور محبوب ما باشد. اکنون محور اصلی عمده و اساسی فعالیت تمام خلق کشور، مبارزه برای آزادی ملی از چنگال امپریالیسم روس است. هرگونه انحراف از این اصل روشن واقعی و خدشه ناپذیر - خواسته و یا نا خواسته، آگاهانه و یا غیر آگاهانه در خدمت استعمار روس قرار گرفتن است.

تجربه شش سال جنگ نشان میدهد که پیش شرط های ایدئولوژیک مطروح از جانب عده ای عناصر انحصارگر و غیر مسؤول وحدت تمام جنبش را دقیقاً به طرف شکست، یا بن بست می برد و نفع آن منحصر به دامن روس استعمارگر می افتد و هیچ بخشی از جنبش مقاومت نتوانسته است و نمیتواند از آن طرفی نبیند. پافشاری روی این گونه طرح خواه از یک دید عقب مانده و تاریخزده نشأت کند و یا توطئه گرایانه باشد نتیجه آن جزء دولا کردن کمر مقاومت ملی چیز دیگری نخواهد بود.

از جانب دیگر " قافیه با فان" جنبش ما نیز از برج عاج تخیلات افیونی خود که گهی به چپ می تازند و گاهی به راست نمیتوانند دشمن اصلی را به درستی نشانه گیری نمایند و بدینصورت نه تنها خود نمیتوانند بر بیگانگی خود با جنبش غلبه نمایند بلکه با این سیاست اشتباه آمیز موجب اغتشاش فکری در میان عده ای از عناصر پاک و آزادیخواه میشوند و نیروهای جنبش را به هدر میدهند.

بناءً این نوع انحرافات و کمبودها به کار روشنگرانه جسورانه و هدفمند نیاز دارد تا بتوان یک مفهوم علمی و انقلابی وحدت ملی را که هم منافع تاریخی مردم را تأمین نماید و هم موجب پیروزی مردم در جنگ آزادیبخش گردد، جانشین مفاهیم انحصارگرانه، عقب گرایانه و یا خودمرکزبینانه ساخت.

" تجارب گذشته با قاطعیت حکم میکند که در دوران امپریالیسم آزادی ملی - هرچند از شور انقلابی توده های ملیونی هم ملهم و بهره مند باشد بدون آزادی اقتصادی و عادلانه ساختن حیات اجتماعی کشور نمی تواند پایه و تضمینی داشته باشد." (اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان)

بدینصورت مضمون این وحدت از آزادی ملی به جانب یک دموکراسی برای توده های ملیونی امتداد یافته و به عدالت اجتماعی به مفهوم انقلابی آن میرسد. "عدالت اجتماعی که منافع ستمکش ترین طبقات جامعه، تساوی راستین و همه جانبه ملیتهای کشور و نیازهای تاریخی تکامل جامعه را در جهت ایجاد جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی پاسخ بگوید." (همانجا)

فرآگرد شکل گیری وحدت ملی در جامعه شدیداً ناهمگون ما که در تب یک جنگ عادلانه و انقلابی میسوزد میتواند هم به صورت ارتباط مستقیم کتله های انسانی به سازمان جبهه ئی آن صورت گیرد چیزیکه در تجارب برخی از

کشور ها تحت نام جبهات آزادیبخش متبلور گردیده است. (جبهه آزادیبخش الجزایر، جبهه آزادیبخش البانی، جبهه آزادیبخش در کوریا و غیره) وهم میتواند از طریق سازمانهای سیاسی نماینده گروهها ولایه های مختلف اجتماعی دریک رابطه دوگانه و دو درجه ئی با سازمان جبهه ئی آنها صورت پذیرد. تجربه هائیکه در برخی دیگر از کشورها تحت جبهه متحد ملی مسمی گردیده است و در کشور ما میتواند تلفیقی از هردو نوع ارتباط باشد.

از جانب دیگر ایجاد وتکامل این وحدت میتواند - چنانچه تجربه شش سال جنگ ما نشان میدهد - از طریق اعلان اعلامیه ها ودفتر های متعدد وغیره متحقق گردد و نمیتواند بنا بر الزامات و ضرورت های خارج مرزی به ویژه جلب کمک بین المللی با این وحدت تن دهد. این وحدت باید در داخل کشور از داخل سنگرهای جهاد ملی آغاز گردد و انعکاس خود را در اعلامیه ها ودفترها بیرون دهد. "اکنون ابتکار برداشتن پایگاه سیاسی- نظامی وتبلیغاتی مسؤول ورزمو به پاسخ نیاز مبرم جنبش علی رغم رجزخوانی های سبکسرانه دشمن بر عهده شهادت و احساس مسؤولیت رزمندگان داخل کشور است تا با برافراشتن درفش آزادی در میدان نبرد رویاروی، عظمت تابناک جهاد ملی غرورخنده ناپذیر مردم را از اتهامات بی بنیاد تبعیت از قرارگاه های پناهدگان وتاثیر پذیری از تحریکات ارتجاعی تیره نماید." (همانجا)

علاوه برآن به وجود آوردن وحدت ملی بنابر شرایط و اوضاع مشخص حاکم بر کشور ما نمیتواند بطور یکبار ویا یک ضربه ئی متحقق گردد. به مسأله وحدت باید به عنوان یک فراگرد تاریخی - سیاسی نظر کرد که از کوچک به بزرگ، از محدودیت به پهنا واز سطحی به ژرفا در حرکت است. نطفه این فراگرد را امواج پیشتاز جنبش میسازد که با کشاندن نیروهای همسو وهمگرای خود هم درسطح وهم درعمق آن را روز تا روز تکامل میدهد. کسانیکه در شرایط کنونی جبهه متحد ملی تاپ و شسته وکامل را تقاضا دارند یا از اوضاع و شرایط کشور کاملاً بیگانه وقابل ترحم اند ویا توطئه گرانه میخواهند حرکت انقلابی نیروهای پیشتاز جامعه را که در شرایط شدیداً نا مساعد ملی وبین المللی راه را به طرف پیروزی و روشنائی میکشاید، تخطئه نمایند که در این صورت قابل نفرین اند.

ولی مهمترین موضوع در مسأله وحدت ملی، هژمونی سیاسی این یا آن قطب اجتماعی است که در طی شش سال جنگ به طور کلی این مسأله به نفع یکی از اقطاب اجتماعی حل نشده است. علت به طول کشیدن این مسأله حیاتی در هر جنبش در واقع تضاد یک حالت واقعی با یک ظرفیت تاریخی است. نیروهائیکه اکنون دارای تمام شرایط بالنسبه خوب ملی و بین المللی اند از لحاظ تاریخی ظرفیت های آنان به آخر رسیده و جنگ مقاومت کنونی برای آخرین بار ظرفیت آنها را به آزمون کشانده و آنها نیز سیمای عقبمانده و متحجر خود را به طور کامل نشان دادند. وهمچنان به اثبات رساندند که آنها به هیچ وجه قادر به حل مشکلات استعماری درجامعه ما نیستند. ولی نیروهائیکه دارای این ظرفیت تاریخی- اجتماعی اند توانمندی شان بنابر شرایط ویژه جنگ مقاومت ما وبنابراوضاع حاکم بر عقب گاه ستراتیژی جنبش بینهایت دشوار و نامساعد است. بناء رسیدن آنها به هژمونی انقلاب به کندی قریب به ایستائی به پیش میروود و گهگاهی وسوسه هائی را بر می انگیزد که شاید این نیرو نتواند به موقعیت تاریخی لازم خود ارتقاء نماید که خود این وسوسه مایه یأس وسردرگمی عده زیادی از رهروان طریقت انقلابی است.

د: در باره تاکتیکهای مانوری دشمن وموقف نیروهای

مختلف در قبال آن

امپریالیسم جنایت پیشه روس برپایه عقبماندگی فرهنگی درجامعه، رشد نا موزون اقتصادی - اجتماعی ونتایج ناشی ازآن، تشنت و پراکندگی جنبش مقاومت ومهمتر از همه سیاستهای خانه خراب کن و غیر مسؤولانه عده ای که خود

را در زیر سایه پیل بزرگ میدانند توانسته است بر بدنه های معینی از جنبش به طور مستقیم یا غیر مستقیم تأثیر سوء خود را بگذارد و بر این اساس به حرکات مائوری یعنی برای پراکندگی هر چه بیشتر بپردازد.

ما در اینجا در مورد تمام این حرکات نمیتوانیم صحبت نماییم. بطور مشخص میخواهم در مورد مسأله ای که از مدتی ذهن مردم ما و مردم جهان را بخود مشغول ساخته صحبت کنیم و مقصود از حل سیاسی مسأله افغانستان است. تئوری رهنمای ما در تحلیل این قضیه و تمام قضایای دیگر واقعینی انقلابی است که از یک جانب حقایق را باید در واقعیت ها جست و جو کرد و از جانب دیگر واقعیت ها باید در جهت تأمین منافع تاریخی و انقلابی مردم سمت داده شود.

قبل از اینکه ما در باره حل سیاسی صحبت نماییم باید بگوئیم که حل مسأله افغانستان بطور عام دارای سه حالت خواهد بود.

۱- استعمار روس میخواهد کشور ما را منقاد خود سازد. مظاهر این انقیاد در روابط و مناسبات آن در کشور ما بوجود آوردن یک رژیم دست نشانده - مانند رژیم های اروپای شرقی - ربط اقتصادی ما به متروپول کومیکون و انحلال هویت ملی تاریخی مردم در خلال یک فراگرد روسی سازی جامعه است. این نوع اول حل مسأله است.

۲- مردم افغانستان میخواهند به آزادی ملی واقعی خود برسند مظاهر این آزادی اینست که دست استعمارگران و مداخله گران بخصوص امپریالیسم روس بطور واقعی از کشور ما کوتاه شود. مردم ما رژیم سیاسی- اقتصادی خود را مطابق میل و اراده خود انتخاب نمایند، روابط بین المللی آن از هر نوع فشار و تهدید آزاد باشد. با دوست خود دوستی کنند و با دشمن خود دشمنی بورزند. این نوع دوم حل مسأله افغانستان است.

۳- عده ای هستند که بنابر " نیات حسنه و خیر خواهانه و یا غرایز رسیدن بقدرت سیاسی میخواهند نقاط " التقاء و سازش " میان این دو راه حل را جست و جو و پیدا کنند. مظاهر این التقاء را میتوان در نقاط ذیل خلاصه کرد. مردم افغانستان "آزادی" سیاسی خود را بدست می آورند، وعساکر روسی از افغانستان خارج میشوند و میتوانند رژیم سیاسی- اقتصادی خود را تعیین نمایند ولی حق دست درازی بر دست نشاندگان روس را ندارند. آنها یا باید در رأس دولت آیند و یا در ترکیب آن قرار بگیرند و جنایات آنها قابل محاسبه نیست آزادی اقتصادی افغانستان نیز در حدودیست که "دست آوردهای انقلاب ثور!!" محفوظ بماند یعنی مناسبات وابستگی افغانستان با روس باید حفظ شود. بخصوص پروژه های روسی در مناطق معینی از کشور- در شمال یا در جنوب شرق- بنابر اهمیت اقتصادی یا سوق الجیشی آن باید دست نخورده باقی بماند. دولت افغانستان در روابط بین المللی آزاد خواهد بود بشرط اینکه با دولت استعمارگر و جنایت پیشه روس دشمنی نکند. حدود این دشمنی و تعریف آن بنابر احتمال زیاد توسط خود روس تعیین میشود. بلی قصه گرگ و گوسفند معروف...

به همین علت است که این نوع " نیات خیرخواهانه" نمیتواند بطور صریحی در باره برنامه های خود صحبت نماید و خوش دارند همه چیز در کتمان روابط دیپلماتیک قرار داشته باشد به امید اینکه افسانه قدرت بتواند از شدت تنفر مردم نسبت به آن بکاهد. و یا معجزه هائی رخ بدهد و چهره ببرک شید در نظر مردم ما سپید شود!! و به همین علت است که این نوع راه حل با اشتراک فعال خودمردم بوجود نمیآید باید "نخبگان" و "نمایندگان" مردم آنرا بکرسی بنشانند. این "نخبگان" و "نمایندگان" مردم هر قدر از مردم فهم آنها دور باشند و بهتر و آزادانه تر میتوانند نقاط التقاء و سازش خود را هدف گیری کند و به فیصله برسند.

و به همین علت است که این نوع راه حل محل تحرک مانوری امپریالیسم روس است و روس امپریالیستی روی انگیزه ها و اسباب عاجل و دراز مدت به حرکت در میان این راه حل مشغول است بدون اینکه راه حل اساسی خود را فراموش کند.

موقف نیروهای مختلف سیاسی در مورد راه حل سیاسی متفاوت است. عده ای از نیروها سر نوشت سیاسی خود را بطور کامل با این نوع حرکت پیوند دادند، عده ای دیگر نیز مسأله را از مسیر اصلی آن انحراف داده و آنرا در مسأله ای که چه کسی این راه حل را عملی میکند، ظاهرخان پادشاه سابق و یا کسی دیگر منحصر ساختند و تمام هم توجه خود را متوجه نفی ورود ظاهرخان ساختند بدون اینکه به آن مسأله که مسأله نقاط التقاء و سازش است توجه خود را مبذول داشته و مردم را در مورد آن آگاه ساخته و از انحرافات حتمی و یا احتمالی موجود در این راه حل توده ها را هشدار دهند. اکنون میتوانیم بگوئیم که راه سومی - راه سازش - بعنوان یک مسأله - سیاسی، روانی و تبلیغاتی - توسط روس امپریالیستی و عده ای از عناصر سازشکار داخل جنبش بطور منظم تبلیغ میشود و راه برای تطبیق آن آهسته آهسته هموار میگردد. موقف سازمان ما در قبال این قضیه از اول تا کنون روشن بوده است و آن اینکه ماقبل از اینکه به اشکال راه حل ها بپردازیم مضمون آن برای ما تعیین کننده است.

سازمان ما از اول تا کنون اعلام داشته است که : " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) سوگند یاد میکند که تا نابودی نهائی استعمار و ستم و بهره کشی سلاح خود را بر زمین نهد. " (اعلامیه سازمان)
" فشارتوانفرسای جهانی، چند پارچگی چاکران میهن فروش روس و در اساس مقاومت خروشنده مردم ممکن است روس غدار را به تعویض چاکر و یا نوعی سازش با حریفان و ادار سازد، زیرا که سازش و عقب نشینی در شرایط کنونی، هیجان عالمگیر ضد روسی را فروکش میدهد و بنفع روس است به هر حال، خواست مردم افغانستان تنها با خشکانیدن ریشه های پلید استعمار - چه " شرقی " و چه " غربی " - میتواند بر آورده شود. "
(خروش رعد در پکتیا)

تجربه شش سال جنگ مقاومت خود ما - همراه تجارب آزادیبخش دیگر کشور ها - همگی نشان دهنده اینست که استعمار فقط با قهر انقلابی توده های ملیونی جا را برای آزادی واقعی خالی میکند. در هیچ کجای دنیا استعمار با رضا و رغبت کشوری را ترک نکرده است و به اراده مردم آن سرزمین احترام نگذاشته است. جنگ مقاومت کنونی بر پایه اساس مبارزه مسلحانه توده ای و ارتقای آن تا سطح یک جنبش آزادیبخش ملی، خواست اصلی رسیدن به آرمان های بزرگ این ملت است که بخاطر آن - صدها هزار انسان گمنام این خاک در محراب آن به شهادت رسیده اند. رسیدن به یک نقطه "التقاء" با استعمار روس برپایه منافع تاریخی و انقلابی مردم بمفهوم آزادی واقعی و عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط عساکر اشغالگر و سپردن قدرت کشور ما بدست خود مردم آن بدون مداخله بیگانگان فقط با شکست کامل استعمار روس در افغانستان و سرنگونی کامل مزدوران آن مقدور است.

تئوری جنگ مسلحانه طولانی مردم نیز فقط و فقط برپایه این هدف گیری میتواند حقانیت و واقعیت خود را بنامد. تحقق این هدف بزرگ فقط با وحدت رسیدن قاطبه ملت افغانستان زیر رهبری یک خط سیاسی روشن انقلابی میسر است. خط سیاسی که قاطبه ملت را با اختلافات موجود و متعدد آن به دور محور نجات وطن از قید استعمار متحد سازد پیش شرطهای عوامفریانه ایدئولوژیک را کنار بگذارد و از خود مرکز بینی و انحصارگرایی احمقانه بپرهیزد. قادر باشد برای میهن برنامه دقیق، روشن و قابل تطبیق و عمل داشته باشد و بتواند تمام مردم را در عملی کردن آن بسیج، سازماندهی و متشکل سازد. و چنانچه این پیش شرط در شرایط کنونی میسر نیست رفتن پای کوشش برای یافتن " راه حل " و " نقطه التقاء " با استعمار روس خواسته و یا نا خواسته به خیانت ملی منجر میشود.

در باره اوضاع و واقعیت های بین المللی:

کودتای ننگین هفت ثور و فرجام نامیمون آن ، تجاوز مسلحانه امپریالیسم روس بر استقلال و حق حاکمیت ملی، کشور محبوب مارا به یک بارگی در گرداب متلاطم تضادهای بین المللی انداخت. تا آنجاکه اکنون کشور ما به یکی از گره گاههای بین المللی ونقطه آتش زای انقلاب جهانی علیه امپریالیسم و استعمار مبدل گشته است. تمام کشور های جهان ، تمام قدرت های بین المللی ، خورد ویزرگ به این مسأله توجه دارند تا این یا آن حد سیاست های بین المللی خودرا در ارتباط با آن عیار میسازند. اکنون گفته میتوانیم که هیچ مسأله در سطح جهانی با اهمیت تر و داغ تر از تجاوز امپریالیسم روس به کشور ما وجود ندارد. گرچه درجه شدت آن بنابر اوضاع و شرایط به کندی و تندی میگراید. ازین رو شناخت اوضاع جهان نه تنها مارا کمک میکند تا مبارزه ضد استعماری خودرا در متن اوضاع مشخص و معلومی به درستی به پیش بریم بلکه مهمتر از آن "ما اگر از اوضاع و جریانهای کشور و جهان شناخت صحیح و همه جانبه نداشته باشیم و دورنما را با دقت پیش بینی نکنیم این خطر وجود دارد که ثمره قربانیها وجانبازیهای ما باز هم به دست دشمنان نقاب پوش ما بیفتند و فاجعه دردناکتر دامنگیر ما شود." (خروش رعد در پکتیا) ، از این رو طرح این مسأله علاوه بر اهمیت تئوریک از ارزش عملی بلافصل مبارزاتی آینده نگر نیز برخوردار است.

کودتای هفت ثور و اشغال نظامی کشور ما علاوه بر اینکه نیات رهنانه امپریالیسم روس برای مستعمره ساختن کشورما را برانگیخت، نیات هژمونی طلبانه و توسعه جویانه آنرا در ارتباط با حرکت پیشروی آن بطرف جنوب نیز نمایان کرد و نمیتوانست عکس العمل نیروهای مختلف جهانی را به زیان روس امپریالیستی و رژیم مزدور آن به وجود نیآورد.

تکامل اوضاع بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آوردن دو ابر قدرت را بر رأس هرم جهانکشان نشان میدهد. ابر قدرت امریکا، حریف روسیه، که مداخله روسیه در افغانستان فرصت طلائی برای وی بوجود آورده تا مداخلات روسیه را در ویتنام و جنوب شرق آسیا پاسخ بگوید و توازنات بین المللی را که در دهه هفتاد به نفع حریف روسی اش تغییر خورده بود دوباره مطابق میل خود بر گرداند. بعد از مداخله روس در افغانستان و پای بندی نظامی، سیاسی و اقتصادی او در کشور ما توانست تا حدودی به این مأمول خود برسد وبا تهاجمات متقابل در بسیاری از نقاط جهان حریف خود را به عقب نشینی وادارد.

سیاست سازان امریکائی که در تحلیلات و منطق بین المللی خود افغانستان را جزئی از مناطق نفوذ روس میدانند. بیشتر هم شان میخکوب کردن حریف روسی شان در کوهپایه های عظمت آفرین ماست تا بتوانند با این درگیری چه در داخل اقدار شوروی و هم در سطح جهانی به ترتیب و تنظیم مجدد اوضاع به نفع خود بپردازند. ازینروست که آنها در قبال مسأله افغانستان با یک "منطق کمی" به حرکت میپردازند. برای آنها مهم اینست که چه نیروئی بهتر وبیشتر میتواند حریف امپریالیستی او را در افغانستان میخکوب کند. نتایج جنگ افغانستان ، دورنمای مقاومت و سرنوشت مردم افغانستان در سیاست امریکا یاهیچ نقشی ندارد ویا نقشی بی اندازه ناچیز دارد. بناءً مسأله افغانستان برای آنها نه بعنوان مسأله ایکه با سرنوشت یک ملت ارتباط دارد و باید به این ملت کمک شود بلکه بیشتر در مخالفت با روسیه است.

کمک های علنی و سری آنها به " مقاومت افغانستان" وقتی به بخشهای عقبگرا و تاریخزده جامعه ما سرازیر میشود، علاوه بر ارتباط سرشت، سرنوشت این نیروها به هم ، درساحه سیاست عملی بیشتر ازین منطق آب میخورد که توجه امریکا اساسا بخود جنگ افغانستان است نه به نتایج آن .

کشورهای قاره اروپا از تشدید تخاصم بین المللی در منطقه جنوب آسیا بیم دارند و از آن میترسند که آتش این مخاصمت تا منابع انرژی آنها برسد. اروپا که در حدود ۴۰-۶۰ درصد منابع انرژی خود را از خاور میانه و کشورهای خلیج تأمین مینماید، در آنجا حضور بالفعل دارند و میتوانند و باید از موجودیت خود دفاع کنند به علت آنکه منطقه جنوب آسیا محل فعالیت آنها نیست و بیشتر درین مناطق دو ابر قدرت امریکا و روسیه در برابر هم مصاف دارند، لذا از یک مداخله جدی در قضیه افغانستان خودداری میکنند. به همین علت اروپا با یک سیاست دوپهلوی در مورد افغانستان حرکت میکند. از یک جانب با کمک های بشر دوستانه سیاسی اخلاقی ترس خود را از پیشروی روسیه امپریالیستی بطرف جنوب ابراز میدارند و از جانب دیگر هم بخاطر ترمز کردن تشدید مخاصمات بیشتر در پی راه های حل "سازشی-التقائی" حرکت مینمایند، تا اقلاً نگذارند برای مدت معینی این آتش بیشتر به طرف جنوب زبانه بکشد.

بدینصورت اروپا در قضیه افغانستان نه خواست رویارویی مستقیم با روسیه را دارد و نه هم ابزار و وسایل این مداخله در دست آنهاست و این محدودیت سیاسی - عملی است که اساس سیاست اروپا را در مورد مسأله افغانستان میسازد.

کشورهای غیر منسلک که اکثراً با این یا آن قدرت امپریالیستی جهان "منسلک" اند این کتله گسترده بین المللی را نمیگذارند که در قضایای حاد جهان نقش ارزنده ای داشته باشند. نقش مزورانه ای که کوبا، سوریه و لیبی و کشورهای وابسته به روس که مزدوری و چاکری خود را اکثراً در لفافه های انقلابی نما میپوشانند، مجموعه "غیر منسلک" را به بی عملی و بی برنامه در مورد این مسأله مهم جهانی کشیده است که اکثراً منافع ملت به پاخاسته ما را فدای منافع حقیر و کم نظرانه اقتصادی خود میسازند و بدتر از همه آنکه از خشم ارباب روس نیز ترس تنفر انگیزی دارند.

مجموع کشورهای اسلامی که به حق دولت مزدور ببرک را از جمع خود بیرون انداخته اند از دو جهت به محدودیت دچار اند. اولاً سنگ اندازی های مزدوران روسی مانند یمن جنوبی سگ زنجیری سوسیال امپریالیسم در منطقه بحیره احمر، سوریه و لیبی که با اغواگری میخواهد از سهمگیری فعال کشورهای اسلامی در مورد مسأله افغانستان جلوگیری کرده و آنرا "بیطرف" سازند. ثانیاً سیاست نادرست اکثر این کشورها که میخواهند گرایشات معینی از مقاومت را با پترودلار خود بر سریر کامرانی برسانند غافل ازینکه این سیاست تجربه شده در کشور ما رسوائی چون رژیم ببرک را بوجود آورده و دیگر کسی نباید جرأت کند که با زور پول و اسلحه کسی را بر مردم آزاده ما تحمیل نماید.

دو کشور همسایه و برادر ما ایران و پاکستان قبل از همه باید از برخورد صمیمانه، برادرانه و بی شایبه ای مردمان دو کشور یاد کرد بخصوص مردم برادر ما پاکستان، در رنج و خوشی در تنگدستی و عشرت و مریضی و غیره واقعات روزمره هر کدام با برادران مهاجر خود انچنان برخورد کرده اند که با برادر خود. این همبستگی و کمک بی شایبه را مردمان ما هیچگاه فراموش نخواهند کرد.

ولی در مورد سیاست های حاکم برین دو کشور باید گفت که جمهوری اسلامی آیت الله خمینی با دست اندازی های خود در مناطق مختلف افغانستان توسط سازمانهای مزدور خود و سپاه پاسداران خویش باعث نفاق و برادرکشی در میان مردمان ما شده است. این سیاست که زیر نام " صدور انقلاب اسلامی " و " اسلام مرز نمیشناسد " انجام میشود به این جهت واقعا در خدمت سیاست روس است که از یک جانب مردم با احساس ضد بیگانه وقتی پاسداران بر روی آنها آتش میکشایند بدامن روس می افتند- تجارب اخیر غرjestان- شاهد این مدعا است. از جانب دیگر بر اتهامات

بی بنیاد تشبث و مداخله اجانب در کشور ما صحه میگذارد و روس جنایت پیشه در ورای آن میتواند لشکر کشی خود در افغانستان را تبرئه نماید.

سیاست دولت پاکستان در سطح بین المللی مبین برچهارنکته: بیرون شدن عساکر روسیه از افغانستان، احترام حق حاکمیت و موقعیت غیر منسلک کشور ما، دادن حق انتخاب رژیم اقتصادی سیاسی برای خود و مردم افغانستان و بازگشت شرافتمندانه مهاجران بوطن شان نمیتواند مورد تأیید تمام نیروهای سیاسی افغان و مردمان شرافتمند جهان واقع نشود. ولی مناسبات دولت پاکستان بامقاومت افغانستان- چنانچه تجربه شش سال مقاومت- نشان میدهد که این سیاست یک جانبه، سطحی و غیر واقعبینانه است و ناشی از توازنات نیروهای موجود پاکستان است که نه تنها منفعت مردم افغانستان بلکه منافع دراز مدت مردم پاکستان نیز در آن مورد مخاطره قرار میگیرد.

به رسمیت شناختن شش و یاهفت تنظیم مقاومت و تأیید بدون چون و چرای گرایش معینی حتی از میان اینها، اکنون بعد از شش سال آنچنان تعقیدات و عوارض جانبی را بوجود آورده است که خطر واژگونی مجموع سیاست های دولت پاکستان در چشم رس دیده میشود.

پاکستان بعنوان عقبگاه ستراتیژیک مقاومت افغانستان دارای اهمیت تاریخی برای این مقاومت است و سیاست دولت پاکستان با سیاست دولت هائی که از مرزهای افغانستان به دوراند نمیتواند مورد مقایسه قرار گیرد. چنانچه یک سیاست نادرست این دولت میتواند مجموع مقاومت را به شکست های جبران ناپذیر برساند. یک سیاست واقعبینانه و دوراندیشانه میتواند کمک بزرگی برای مقاومت مردم افغانستان باشد.

بناء مقاومت کنونی ما در متن اوضاع و شرایط بغرنج ملی، منطقه ئی و بین المللی جریان دارد و یقیناً مجموع عوامل باز دارنده و کمک کننده درجریانات بین المللی میتواند تاثیرات مثبت و منفی برجانبش مقاومت ما داشته باشد ما در آینده ها به طور مشخص تری درین مورد به صحبت خواهیم پرداخت.

"حقیقت اینست که نبرد آزادیبخش مردم بسیار گسترده تر، سرشارتر و پرشکوه تر از تصاویر مسخ شده ایست که تا کنون ارائه شده است." (اعلامیه جبهه)

کوشش ما درین بخش این بود تا خطوطی واقعی برای ترسیم سیمای مقاومت بکشیم و برای آن باید کوشش خود را تا مناسبات درون اجزای مقاومت و مناسبات آن با مردم امتداد میدادیم که باید خواننده را برای آینده ها وعده بدهیم.

۴- کنفرانس سرتاسری (ساما) و اوضاع کنونی:

سازمان ما بنابر ضربات متقاطع و پیهم استعمار و ارتجاع در ماه اسد سال ۱۳۶۰ ش که منجر به دستگیری عده ای از رهبران سازمان و شهادت عده ای از کادرهای ورزیده ما گردید موقتاً دچار فقدان توازن فکری، سیاسی و تشکیلاتی گردید که در چنین جوی عدم توازن طبیعتاً امراض مختلفی در میان سازمان ما جا گرفت.

کنفرانس سرتاسری پیروزمند ماه قوس سال ۱۳۶۲ ش سازمان ترازبندی علمی از تئوریه و عملکردهای پنج ساله سازمان ارائه داد، تجارب را جمعبندی نمود و انحرافات را نشانه گیری کرد و راه روشنی را پیش پای مبارزان سامائی قرار داد.

مبارزه اصولی وقاطع سازمان ما در مقابله با گزارشات تسلیم طلبانه ملی که گوشه های از سازمان پر افتخار ما را میخواست آلوده بسازد و برخورد جدی نسبت به تمایلات غیر انقلابی انحلال طلبانه و گروه گرایانه سازمان ما را دوباره در موقعیت تاریخی و دفاع از اصولی ترین راه انقلاب کشور ما قرار داد. این ایستادگی به یقین نقطه عطفی

در تاریخ سازمان ماست چه به هویت سیاسی ما و چگونگی پیاده کردن این هویت در شرایط مشخص کشور ما ارتباط میگیرد.

کنفرانس برپایه تجارب حاصله از شش سال اشتراک فعال در مبارزه مسلحانه ملی وبا اتکاء بر دیدگاههای اساسی خود در باره قضایای انقلاب و مردم به جمعبدی هائی دست یازید که ما نکاتی چند از آن را بطور بسیار مختصر عنوان میکنیم:

الف: دشمن عمده و حل تناقضات ثانوی در انقلاب:

کودتای منحوس ثور ولشکر کشی روس بکشور عزیز ما تمام مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما را تغییر داد. نیروهائیکه تا دیروز در پهلوی یکدیگر قرار داشتند امروز در مقابل هم قرار دارند و آن نیروهائیکه تا دیروز در مقابل هم صف آرایی کرده بودند امروز به صورت عینی همسوی و هم جهت در حرکت اند، اگرچه دشمنی تاریخی خود را نمیتوانند فراموش کنند. علت این تغییر هم اینست که اشغال نظامی کشور هستی و نیستی تمام گروهها و لایه های اجتماعی را- به استثنای مثنی وطن فروش مزدور- مورد سؤال قرار داده است و همگی باید قبل از همه چیز از هستی خود به عنوان کشور، ملت، تاریخ، فرهنگ وبالاخره آرمان پاسخ گفتن به این رویارویی تاریخی و اجتماعی و چگونگی آنست که سرنوشت تمام نیروهای سیاسی وبالاخره تمام ملت درگرو آنست.

تعیین دشمن عمده در انقلاب اکثرا کار مشکلی نیست ولی پیاده کردن آن در عمل وترسیم یک خط ستراتیژیک که بتواند دشمن عمده را ضربت بزند و تمام نیروهای دیگر را یاجمع کند ویا بیطرف بسازد تا ضربت و جهت کلی وعمده آنرا بسوی دشمن اصلی متوجه بسازد بعلت کمبود فهم، غرض و مرض های سیاسی - اجتماعی ویا توطئه های رنگارنگ دشمنان مختلف انقلاب پیچیده، مشکل ودر شرایطی ناممکن میگردد.

تعیین دشمن عمده فقط این نیست که باید تمام موارد نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مقاومت علیه دشمن عمده به کار بیفتد بلکه قبل از آن و مهمتر از آن مستلزم حل صحیح تناقضات ثانوی در میان نیروهای است که علی رغم تناقضات تاریخی- سیاسی شان درین برهه از زمان باید علیه دشمن یکجا وهمسو به مبارزه بپردازند. چنانچه برای این کار باید آنچنان قاسم مشترک سیاسی مشخص و روشنی برای این نیروهای ناهمگون بدست دهد تا اختلافات میان آنها بنفع وحدت و ترقی حل گردد.

در جنبش مقاومت ما نیز تعیین این دشمن عمده دارای هیچگونه ابهامی نیست اگر چه انگیزه های این تشخیص و چگونگی پیروزی بر این دشمن هنوز هم در گرو تناقضات موجود در میان نیروهای مقاومت است یعنی هر یکی با انگیزه های متفاوت و برای اهداف ناهمگون و متضاد از هم میخواهند همه موارد و منابع خود و دیگران را علیه روس اشغالگر ومزدورانش متمرکز نماید. به علت همین انگیزه ها و اهداف متناقض است که بعضا درتعیین مرزهای واقعینانه از دشمن عاجز میمانند. دوستان بالفعل خود را در مبارزه ضد روسی تصفیه میکنند و در عوض درآغوش روس به بازیگری مشغول اند!!

اکنون اختلاف میان نیروهای مقاومت "اختلاف تنظیمی" به آنچنان حدی رسیده است که کمتر می توانیم درسرزمین واقعیت از تضاد عمده با روس اشغالگر صحبت نمائیم، و شکاف میان نیروهای مقاومت روز تا روز بیشتر میگردد و بدتر از همه اینکه گردانندگان این تفرقه وکشتار با وقاحت بی مائندی از وحدت مجاهدین صحبت میکنند. این سیاست دورویانه از یجهدت در خدمت روس اشغالگر است که هم مردم ما وهم مردم جهان را اغفال میکند ودر تاریکی این اغفال جنبش مقاومت ما سختترین ضربات را متحمل میشود.

حل این تناقضات میان مردم ، چه آنهاییکه بطور تاریخی برای مردم ما از گذشته به ارث رسیده است و چه آنهاییکه به علت برنامه های سیاسی خود خواهانه و انحصارطلبانه بر مردم ما تحمیل شده است یکی از بغرنجترین مسایل انقلاب ماست. و اکنون سرنوشت کل انقلاب به حل درست آن منوط گردیده است.

سازمان ما با این مسأله خطیر و سرنوشت ساز با ابزار علمی و برپایه تعهد به منافع کلی و درازمدت انقلاب برخورد نموده و به این نتیجه رسیده که اساسی ترین راه حل تناقضات میان مردم عبارت است از:

- ۱- تشدید مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم روس به عنوان منشأ این فساد.
- ۲- وحدت هرچه بیشتر میان نیروهای انقلابی و ملی بعنوان ظرفیتی که واقعا قادر به وحدت دادن ملت برپایه ای علمی و واقعبینانه است.
- ۳- افشای همه جانبه آنهاییکه بعنوان نیروهای ذخیره روس میخواهند جنبش مقاومت را زیر نامهای مختلف به جانب تفرقه بکشانند.

به هر حال هر قدر مبارزه ضد استعماری ما به جلو برود و به هر اندازه ای که این مبارزه گسترش یابد، به همان اندازه اشکال تازه ای از تناقضات درون مقاومت سربالا میکند و امپریالیسم روس نیز میخواهد از آن برای اهداف اهریمنانه خود استفاده نماید. درحالیکه درجانب مقاومت حل این مسایل به عنوان شرطی برای وحدت، پیروزی و شکست امپریالیسم روس جای خود را باز میکند.

بغرنجی روز افزون اوضاع هر چند عده زیادی از نیروهائی را که آمادگی لازم برای حل اینگونه قضایا ندارند، و در نتیجه بقاء آنها ضرورت تاریخی خود را از دست میدهد و از صحنه خارج میشوند ولی از جانب دیگر برای نیروهائی که رسالت تاریخی انجام این وظیفه را دارند بعنوان مسایل فوری در دستور کار شان قرار خواهد داد.

ب: تکامل یک مبارزه چند بعدی:

امپریالیسم یک قدرت نظامی محض نیست و تنها با ابزار جنگی نمی تواند به بهره کشی و استثمار ملیون ها انسان در کشور خود و در سراسر دنیا بپردازد. امپریالیسم سیستم جهانی است که همچنان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمل کرده و در پهنای جهان در شبکه ای وسیع و بغرنج به فعالیت مشغول است: برخی را مهار کرده است و برخی دیگر را در دام نیرنگ استعماری خود نگهداشته است، کسانی را وعده میدهد و کسانی را نیز با تهدید و وعید از مجازات می ترساند و به اینصورت است که امپریالیسم، تجاوز و جنگ از مفهوم عتیق خود پافراتر میگذارد و به مفهومی بغرنج و همه جانبه ارتقاء می یابد.

مقابله با این سیستم نیز نمیتواند تنها با ابزار نظامی میسر گردد. به دو دلیل: اول اینکه کشور استعماری همیشه از لحاظ نظامی قوی تر از کشور استعمار شده است. دوم اینکه با یک سیستم استعماری- امپریالیستی باید با سیستمی آزادیبخش و انقلابی مقابله گردد در غیر آن مبارزه ما ولو از شور و شوق توده های ملیونی هم ملهم باشد به پیروزی نمیرسد.

عملیات نظامی اگر با اهداف روشن سیاسی، اقتصاد جنگی متکی به خود، فرهنگ بسیج کننده و آگاهی دهنده توده ها و بالاخره روابط بین المللی شرافتمندانه، همراه با همبستگی فعال بدون قید و شرط توأم نباشد به یقین ثمره ای جز ضیاع خونهای ریخته شده ندارد و شاید هم ثمر این خونها در دامن دشمنان نقاب پوش مردم بیفتد.

به این جهت طرح یک ستراتیژی جامع الاطرافی که بتواند مجاهدات مردمی را از حالت احساس و شور و شوق میهن دوستانه تا سطح یک حرکت هدفمند سیاسی – اجتماعی ارتقاء دهد که برای آزادی انسان از قید و بند ظلم، تعدی، عقب گرایی و عقب ماندگی میرزمد، نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر است.

تجارب شش سال جنگ مقاومت نشان داده که جنبش ما نه تنها از تفرقه و پراکندگی رنج میبرد بلکه ما همچنین از فقدان یک برنامه همه جانبه برای آزاد ساختن کشور نیز رنج میبریم. (و شاید هم اولی نتیجه دومی باشد). این وضع اگر از یک جانب ناشی از وضع مختلق رژیم مزدور و ارباب جنایتکارش است که از روز اول از یک بدیل ملی و انقلابی همه جانبه به هر قیمتی جلوگیری کرده است، از جانب دیگر نیز مسئولیت آن به دوش کسانیست که علی رغم شرایط نسبتاً بهتر بین المللی و منطقه ئی وبا وجود داشتن امکانات وسیع تا کنون نتوانسته اند حتی یک قدمی هم در راه تحقق حتی طرح این ستراتیژی بر آیند و تمام کوشش آنها در این چند سال این بوده است که منافع حقیر گروهی خود را به حساب منافع والای ملی به پیش ببرند و کسانی را که با آنها مخالفت میورزند با چماق تکفیر بکوبند. به هر حال این نیروها عقب ماندگی و فقدان ظرفیت خود را برای آخرین بار در یک آزمون تاریخی به اثبات رساندند و این خود برای مردم ما دست آورد بزرگی است. ما اکنون شاهد نفرت عمیق و عجیب توده های ملیونی مردم ازین وضع ناهنجار هستیم و متیقنیم که ملت حماسه آفرین ما – با آن ظرفیت شگفت انگیز خودگذاری و شهامت- میتواند بر عوامل نامساعد موجود چیره گردد. مردم ما اکنون خواستار وحدت و نیازمند یک برنامه واقعا ملی و انقلابی اند تا بتوانند برپایه آن هم به عربده کشی های روس به مقابله برخیزند و هم بتوانند زخم های ناشی از برادرکشی و استخوان شکنی را التیام بخشند.

سازمان ما افتخار دارد که از بدو تأسیس خود تاکنون برای تحقق این برنامه هم در ساحت سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی درخور توان خود قدمهای مثبتی برداشته است و همچنان مبارزه فعال خود را در سطح بین المللی روی آن اصول و پایه هایی به پیش برده است که در آن منافع دراز مدت ملت و مردم ما نهفته است و از هرگونه وابستگی، تخطی از آرمان های والای مردم مبرا بوده و با تکیه به خط مشی مستقل ملی و انقلابی خود را در سطح بین المللی گسترش داده و استحکام بخشیده است.

ج: خط مشی مستقل ملی و انقلابی:

یک مبارزه ضد استعماری را فقط توده های مردم میتوانند تا مدت زمان درازی به پیش ببرند و هیچ کشوری و هیچ قدرتی قادر نیست به جای ملتی اسیر این مبارزه را به پیش ببرد و بقاء اتکاء به مردم و اتکاء به خود و به ملت ضد استعماری آن پایه و اساسی است که بر روی آن خط مشی مستقل ملی و انقلابی طرح ریزی شده و در عمل جان گرفته است.

تجارب شش سال جنگ نشان داده است که وابستگی "پرچم" و "خلق" به استعمار روس و وطن مارا بخاک و خون کشانید. هزاران تن از بهترین فرزندان ما در خون غلتیدند و ملیونهای دیگر آواره و بیخانمان گردیدند... استعمار روس و دلقکان آن چنان جنایت بزرگی را در حق مردم ما مرتکب شده اند که تاریخ کنونی و آینده مردم ما تا مدت زمان زیادی با نتایج این تجاوز گستاخانه و جنایت ناشی از آن ارتباط خواهد داشت.

از جانب دیگر وابستگی دیگری که در متن مقاومت ملی سربالا کرده است نیز نشان دهنده اینست که آنکه بیشتر وابسته است بیشتر از ملت و مردم خود بیگانه و به ضد منافع مردم و ملت خود عمل میکند بیشتر به جنایت و آدم کشی، برادر کشی و چپاول میپردازد و آنکه بیشتر خود را در دام هوی هوی دیگران بسته است بیشتر از منافع والای ملی و همبستگی مردم خود به دور شده و روز تا روز نفرت مردم از آنها نیز زیاد میشود.

اگرچه خط مشی مستقل ملی و انقلابی روابط و مناسبات بیرونی مقاومت به ویژه نیروهای انقلابی را نشان میدهد ولی این روابط آزادانه، مساویانه و شرافتمندانه با بیرون فقط میتواند با تکیه بر نیروی شکست ناپذیر مردم آنها در شکل فعال آن استوار گردد. در صورتی که ما در میان مردم نباشیم از آنها کمک نگیریم و نتوانیم به آنها بیاموزیم، آنها را بسیج و سازماندهی نمائیم، وقتی نتوانیم آنها را گروه گروه به مبارزه آگاهانه، داوطلبانه و هدفمند جلب کنیم در آن صورت خط مشی مستقل ملی و انقلابی اعلان زیبایی است که فقط میتواند انزال، انفراد، بیگانگی و جدائی ما را از مردم در پوشش کلمات زیبا بپوشاند.

تجارب شش سال مقاومت ما چنانچه تجارب جهانی نشان دهنده اینست که نیروهای ضداستعماری در تمام کشورها، من جمله کشور خود ما، از یک حالت بسیط بدوی و ناهمگون آغاز به کار مینمایند، حرکت هائی از محیط، از ورای مرزها به مرکز آغاز میشود، نیروهای موجود در جامعه هر کدام بنابر توان فعلی و ظرفیت تاریخی خود درین نبرد سهم میگیرند و هرکدام خواستار آنست تا جهانی مطابق خواستش طرح و ایجاد نماید. در میان همین کشمکشها - و کشمکشهای غول آسای جهانی- است که تحرک درونی خود جنبش همراه با این نیروهای متعدد و ناهمگون فعل و انفعالات بی حد و حصر و پیچیده ایرا بوجود میآورد و در خلال همین فعل و انفعالات است که امکانات پیروزی و شکست، پیشرفت و عقب گشت، قوت و ضعف نیروها هر یک و درکلیت آن پا میگیرد. جبر تاریخی به مفهوم حرکت پیشرونده تاریخ برپایه تجمع تجارب گروه های انسانی و برپایه پیشرفت لاینقطع زندگی عامل دیگر است که مجموع این تحرک درونی در چارچوب آن حرکت میکند. این جبر خلاف اراده استعمار و خلاف اراده عقبگرایان بطور دایم به پیش به سوی ترقی و آزادی حرکت میکند. تحرک درونی - میکانیسم- جنبش میتواند این حرکت پیشرونده را موقتا سد گردد، فتور ایجاد کند، منحرف بسازد و عمر نکبت بار ظلم و تعدی، استعمار و عقبگرایی را طولانی تر سازد ولی قادر به شکستن این حرکت و نابودی آن نیست. جنبش مقاومت ما که در شرایط نهایت بغرنج ملی و بین المللی و در اوضاع و احوال کاملا نامساعد آغاز یافته و تداوم دارد در تکامل خود تاکنون آفاق غیرقابل تصویری را درنور دیده است. ولی با مشکلات بزرگی هنوز همچنان روبروست. نقش سازمان پیشتاز و انقلابی در تغییر فعل و انفعالات درونی جنبش و در تسریع حرکت پیشرونده آن کاملا محسوس و اجتناب ناپذیر است. هم اکنون توده های ملیونی مردم به این نقش پی میبرند، دریچه روشنی از آگاهی ملی و انقلابی بر رخ مردم باز شده است.

هم اکنون راهبراکه مجید شهید برای سازمان ما و جنبش مقاومت میهن پیش بینی و پیشنهاد کرده بود روز تا روز متحقق میشود. سازمان ما در طی راه مبارزاتی پرمخاطره و پر عظمتش همیشه بر وفا داری در نظر و عمل بر راه مجید پافشاری کرده و حفظ سازمان او، آرمان بزرگ او و خط مبارزاتی او را در مقابل دشمنان رنگارنگ انقلاب در سربلوه کار خود قرار داده و افتخار دارد که با صراحت و قاطعیت اعلام میدارد که سازمان مجید و آرمان او نه نابود میشود، نه منحل میگردد، نه به بن بست میرسد و نه هم زوزه های خوکان پرورش یافته در مردابها توجه او را به خود منحرف میسازد. این سازمان سرفراز و مغرور، استوار و بی باک با مشعل فروزان انقلاب رهائیبخش انسان به پیش میرود. این هنوز از نتایج سحر است.

پایان